

نقش نظام آموزش عالی در مهندسی فرهنگی جامعه

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۴/۵

کاظم منافی شرف آباد *

تاریخ تأیید مقاله: ۹۲/۷/۱۷

الهام زمانی **

چکیده

نظام آموزش عالی از مهم‌ترین و مؤثرترین بازیگران نظام ملی هر کشور محسوب می‌شود که تأثیر بسزایی در عملکرد نوآورانه کشور دارد؛ زیرا نقشی اساسی در رشد و توسعه جامعه در ابعاد مختلف آن دارد. محصولات نظام آموزش عالی، عناصر اساسی گردش چرخ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه خود به حساب می‌آیند. لذا آموزش عالی در ارتقای کیفیت بخشهای مختلف جامعه، نقش مهمی ایفا می‌کند. بنابر این، نهادی فکری است که بر مجموعه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و حتی روابط اجتماعی حاکم بر جامعه مؤثر است. دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی به آفرینش دانش و ترویج آن کمک شایانی می‌کنند. از این رو، نظامی مؤثر در تولید و انباشت دانش و نیز ابزار اصلی انتقال میراث فرهنگی به شمار می‌روند. مقاله حاضر با هدف تبیین نقش نظام آموزش عالی در مهندسی فرهنگی جامعه نگارش یافته است. روش پژوهش به شیوه توصیفی بوده که با عنایت به مطالعات کتابخانه‌ای به تحلیل یافته‌های کیفی پژوهش پرداخته شده است. نتایج اصلی پژوهش بیانگر این است که مراکز آموزش عالی کشور به عنوان اجتماع اندیشمندان، دانش‌پژوهان، متخصصان و نخبگان، می‌توانند در نوآوری، سازگاری با محیط، تحولات اجتماعی، هماهنگی با نیازهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، برنامه‌ریزی، مدیریت و رهبری تحولات اجتماعی - فرهنگی و به طور کلی ایفای رسالت فرهنگی جامعه (انتقال، ارزش‌سنجی و توسعه فرهنگی) در راستای مهندسی فرهنگی جامعه منطبق با هویت اسلامی - ایرانی، نقش مؤثرتری ایفا کنند.

واژگان کلیدی: آموزش عالی، مهندسی فرهنگی، جامعه.

فرهنگ هر جامعه در طول تاریخ آن جامعه شکل گرفته، تکامل می‌یابد و به مثابه میراث آیندگان، منتقل می‌شود. اگر چه فرهنگها نیز دستخوش تغییر و تحول می‌شوند، اما تغییرات آنها کند و تدریجی است. فرهنگ در رفتارها و ساختارها، متجلی و در آنها ساری و جاری می‌شود و به همین دلیل، از ویژگی‌های اساسی متمایز کننده و هویت‌بخش هر جامعه به شمار می‌رود. نقش فرهنگ در جامعه را می‌توان به نقش سیستم ایمنی در موجود زنده تشبیه کرد. سیستم ایمنی از طرفی زمینه و امکان فعالیت و کارکرد درست هر یک از اجزا و عناصر موجود زنده را فراهم می‌آورد و از طرف دیگر، از نفوذ عوامل مخل سلامت، ممانعت و در صورت ورود با آنها مقابله و بدین ترتیب ادامه حیات سالم موجود زنده را تأمین می‌کند. همان‌طور که مهلک‌ترین بیماری برای موجود زنده، تخریب دستگاه ایمنی آن است، خطرناک‌ترین بیماری برای یک جامعه نیز بیماری فرهنگی است. بنابر این، مؤثرترین و بهترین راه برای حفظ سلامت موجود زنده، تقویت سیستم ایمنی است. بهترین و نافذترین روش برای حفظ و تعالی جامعه، تقویت و صیانت از فرهنگ متعالی و تهذیب آن از زشتی‌ها و ناپاکی‌هاست. (عربی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۱۴۴)

فرهنگ به عنوان اصلی‌ترین حوزه اجتماع، نشانگر شکل و ماهیت حرکت جامعه و بیانگر ارزش و اقتدار آن است. آنچه سازنده ذهنیت فردی و جمعی و شکل‌دهنده رفتارها و کنشهای اجتماعی می‌شود و ارزشها و هنجارهای فرد و جامعه را شکل می‌دهد و در قالب رفتار آحاد جامعه تبلور می‌یابد، فرهنگ است. از این رو، تعالی و سقوط فرهنگ یک جامعه؛ یعنی تعالی و سقوط آحاد آن جامعه. به گونه‌ای دیگر؛ فرهنگ بر ایند همه فعالیت‌های ذهنی، علمی، رفتاری و اخلاقی مردم در جامعه و سازنده رفتارهای آنهاست (بسیج، ۱۳۹۰: ۹۲). در حقیقت؛ فرهنگ در هر جامعه، به مثابه روح در پیکر است که موجب حیات و بقای آن می‌شود. در یک جامعه، نمود و جایگاه خاصی برای فرهنگ نمی‌توان تعیین کرد، بلکه باید گفت فرهنگ در همه اجزا و عناصر زندگی اجتماعی ساری و جاری است و هیچ فعالیتی در انسان بدون فرهنگ نیست. در ارزشهای باز یافته در فرهنگ است که آدمی ارزش و مقام خود را بازمی‌یابد و برای انتخابهای خود در هنگام روبه‌رو شدن با موقعیتهای مختلف، توجه لازم را پیدا کند (ملکی، ۱۳۸۸: ۸۸). از این رو، فرهنگ به عنوان پایدارترین حوزه اجتماع، شکل و ماهیت حرکت جامعه را مشخص



می‌کند. فرهنگ در هر اجتماعی، به عنوان زیربنای جامعه انسانی آن اجتماع، بر پایه مفروضات و اصول اساسی شکل می‌گیرد و بر روی آن، ارزشهای فرد و جامعه تشکیل می‌شود که در نهایت، این ارزشها به هنجارهای اجتماعی تبدیل شده، در قالب رفتار فردی و جمعی تبلور عینی می‌یابد. (علایی رحمانی و حسین پور، ۱۳۹۱: ۱۱)

مهندسی فرهنگی بازطراحی و معماری مجدد نظام فرهنگی کشور در ارتباط و تعامل با سایر نظامهای سیاسی، اقتصادی، مدیریتی و حقوقی کشور است. به عبارت دقیق‌تر؛ می‌توان مهندسی فرهنگی را ساماندهی دستگاههای مختلف حول مؤلفه‌های اساسی فرهنگ و ایجاد تقسیم کار ملی در سه حوزه راهبردی، پشتیبانی و اجرایی تعریف کرد. هدف از نظام مهندسی فرهنگی، دستیابی به یک نظام مدیریتی پیوسته، منسجم، هدفمند و قوی است که بتواند اهداف و سیاستهای فرهنگ کشور را به نحو مناسب و در ارتباط با سایر حوزه‌ها و عرصه‌ها محقق کند. (نعمتی و محسنی، ۱۳۸۹: ۱۴۰)

مراکز آموزش عالی به عنوان دستگاههایی که برای بالابردن سطح دانش و مهارتهای تخصصی و کاربردی جامعه، تأمین نیروی انسانی متخصص، توسعه میراث فرهنگی، خلق افکار تازه و ایجاد روحیه پژوهش در بین آحاد جامعه (شریعتمداری، ۱۳۶۵) تلاش می‌کنند، در جوامع دانش‌محور، به مثابه دستگاههای اجتماعی، پیشگام توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به حساب می‌آیند که علاوه بر رسالتهای آموزش و تربیت متخصصان مورد نیاز در سطوح عالی، رسالت مطالعه و بررسی مسائل مبتلابه جامعه و شناسایی راه‌لهای اثربخش به منظور رفع آنان (کرتی و ریوزو، ۲۰۰۸) و به طور کلی فرهنگ جامعه را بر عهده دارند. ادبیات مربوط به آموزش عالی نیز در سالهای اخیر بیانگر این است که به طور شتابان، نقش و جایگاه فرهنگی مراکز دانشگاهی رو به افزایش است؛ به طوری که امروزه حجم عمده‌ای از فعالیتهای و کارکردهای دانشگاه را رسالت فرهنگی تشکیل می‌دهد.

با عنایت به مطالب پیش‌گفته، نوشتار حاضر می‌کوشد با مروری بر مفهوم، پیش‌فرضها و ضرورت مهندسی فرهنگی، به تبیین رسالتهای فرهنگی نظام آموزش عالی در جوامع و نقش نظام آموزش عالی در مهندسی فرهنگی جامعه بپردازد و در پایان، راهکارهایی در این زمینه ارائه کند.



مفهوم مهندسی فرهنگی

با عنایت به اینکه مهندسی فرهنگی ترکیبی از دو مفهوم مهندسی و فرهنگی است، لذا قبل از تبیین مفهوم مهندسی فرهنگی، به توصیف هر یک از واژه‌های مذکور پرداخته می‌شود.

فرهنگ

فرهنگ، مجموعه رفتارهای اکتسابی و ویژگی‌های اعتقادی اعضای یک جامعه معین است (کوئن، ۱۳۸۶: ۵۶). فرهنگ، بازتاب اسرار روح و اندیشه آدمی و شامل همه اجزا و عناصر محیطی است که بر پایه هزاران سال تجربه تاریخی در یک محیط جغرافیایی، طی زمان شکل گرفته و ریشه در فطرت انسانها و انواع منابع طبیعی در هر نقطه از جهان دارد (حقیقی، ۱۳۸۸: ۷۸). در حقیقت؛ فرهنگ، مجموعه‌ای از اصول و ارزشهاست که بر اثر تجربه و مرور زمان در یک جامعه خاص و در سرزمینی معین به وجود می‌آید و مردم با استفاده از آن، رفتارهای گوناگون خود را شکل داده یا به مرحله اجرا در می‌آورند. از این رو، شامل معارف، اعتقادات، هنر، حقوق، اخلاق، رسوم و تمام توانایی‌ها و عاداتی است که بشر به عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند (تیلور، ۲۰۱۰: ۱۱۸)، رفتار انسان را شکل می‌دهد و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. (پیتز و السون، ۲۰۰۵)

بنابر این، فرهنگ مجموعه‌ای از ویژگی‌های معنوی، مادی، فکری و احساسی جامعه یا گروه اجتماعی است که شامل هنر، ادبیات، سبک‌های زندگی، شیوه‌های با هم زیستن، نظامها، ارزشها، باورها و سنتها می‌شود (یونسکو، ۲۰۰۵). به سخن دیگر؛ فرهنگ، مجموعه‌ای از انگیزه‌ها، ارزشها، اعتقادات، هویتها، تفاسیر یا معانی مشترک از وقایع و اتفاقات مهمی است که حاصل تجربیات مشترک افراد است. (جوی و کولب، ۲۰۰۹)

مهندسی

مهندس و مهندسی که از اصول علوم ریاضی محسوب می‌شود، علمی است که در

1. Tylor.
2. Peter & Olson.
3. Unesco.
4. Joy & Kolb.

آن درباره مقادارها و اندازه‌ها بحث می‌شود. بنابر این، مهندسی واژه‌ای است که متضمن تعیین اندازه و چارچوب می‌باشد (بابایی، ۱۳۸۷: ۵۱). مجمع اعتباری مهندسی و فناوری^۱ که یکی از وظایف آن، تعریف و یکسان‌سازی واژه‌های مهندسی است، مهندسی را مجموعه مهارت‌هایی می‌داند که با استفاده از معلومات ریاضی و علوم طبیعی و در اثر مطالعه، تمرین و تکرار حاصل شده‌اند و ما را به بهره‌گیری اقتصادی‌تر از مواد اولیه و منابع طبیعی در جهت منافع انسانی رهنمون می‌کنند. (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۱۰۸)

مهندسی فرهنگی

با تعریفی که از مهندسی و فرهنگ ارائه شد و به ظاهر یکی برای مفاهیم کیفی و دیگری برای مفاهیم کمی به کار می‌رود، چگونه می‌توان این دو را در کنار هم قرار داد؟ در پاسخ باید اذعان کرد: وقتی مهندسی با فرهنگ در کنار هم به کار می‌رود (مهندسی فرهنگ)، به طور طبیعی مقصود از آن، تعیین چارچوب و شاخص و در نهایت، تعیین سیستمی برای فرهنگ خواهد بود تا به کمک آن بتوانیم فرهنگ را بازشناسی و حدود و ثغور آن را تعیین کرده، در صورت نیاز به طراحی مجدد آن پردازیم تا امکان پویاسازی آن در بستر زمان و حوادث مهیا شود (بابایی، ۱۳۸۷: ۵۲). فرهنگ مهندسی شده، فرهنگی است که مؤلفه‌های آن در لایه‌های مبانی و باورها و مفروضات، ارزشها، نماد و رفتارها بر هم استوارند و کلی واحد را می‌سازند. (ناظمی و رضانی، ۱۳۹۱: ۳۲)

مهندسی فرهنگی استعاره‌ای برای اشاره به قاعده متری، قابلیت مدیریت و جهت‌دهی فرهنگ و اجتماع و در نهایت، ضرورت دقت در همه ابعاد و عناصر است. کارکرد اصلی نظام فرهنگی به عنوان یکی از چهار سیستم کلان نظام اجتماعی کشور، ایجاد ثبات از طریق حفظ الگوهای هنجاری است. در واقع، این نظام فرهنگی کشور است که با حفظ الگوهای هنجاری، اعم از ارزشها، الگوهای رفتاری و نمادها، باعث تعادل جامعه می‌شود. کلان نظام اجتماعی کشور زمانی به نظم و تعادل پویا می‌رسد که هر نظام فرعی کارکردش را به درستی انجام دهد. چنانچه یک نظام فرعی بر نظامهای فرعی دیگر سلطه یابد، نظام اجتماعی دچار عدم تعادل می‌شود. مهندسی فرهنگی در واقع تلاشی برای به تعادل رساندن این عدم تعادل و بی‌نظمی است که در سیستم کلان جامعه ایجاد



1. The Accreditation Board for Engineering and Technology.

شده است (رازنهان و ناظمی، ۱۳۸۵: ۳۳). از این رو، مهندسی فرهنگی به معنای ارائه هندسه و طرح کلی حرکتی کلان با رویکرد فرهنگی است تا به واسطه این طرح و نقشه حرکت، چشم‌انداز و دورنمای روشنی از زمینه‌ها و بسترهای حرکت حاصل شود. به عبارت دیگر؛ مهندسی فرهنگی به معنی مهندسی کردن، سامان بخشیدن، جهت دادن و اندازه کردن با معیارهای فرهنگی است. (صادقی، ۱۳۸۵: ۲۵)

از منظری دیگر، مهندسی فرهنگی بدین معناست که نقشه‌ای از فرهنگ جامعه طراحی و ترسیم شود، اجزای آن (ثابت و متغیر) از هم بازشناخته و برای جایگاه هر یک از آنها در کلیت فرهنگ، تعریفی دقیق و روشن ارائه شود. به علاوه، عوامل مؤثر در اجزای فرهنگ یا کلیت آن، تعریف و میزان تأثیرگذاری هر یک از این عوامل و میزان تأثیرپذیری هر یک از اجزای فرهنگ تا حد امکان مشخص شود. گام بعدی، آن است که با استفاده از مجموعه ابزارهای مادی و معنوی، عوامل مؤثر در اجزا یا کلیت فرهنگ را به گونه‌ای تحت تأثیر قرار دهیم و به وسیله آن بکوشیم تا اجزای فرهنگ طوری چیده شوند که صورتی منطبق بر نقشه ترسیم شده به خود بگیرند. با توجه به اینکه فرهنگ دو بخش ثابت و در حال تغییر دارد، در نقشه ترسیم شده فرهنگی نیز بخشهای ثابت و تغییرناپذیر و بخشهای تغییرپذیر و تحول‌گرا پیش‌بینی شده است. در مهندسی فرهنگی بناست ضمن حفظ بخشهای ثابت، تغییر و دگرگونی بخشهای تغییرپذیر و پویا به گونه‌ای مدیریت و هدایت شوند که از یک سو، امکان منطبق شدن بر شرایط جدیدی که در زندگی به وجود می‌آید، فراهم شود و از سوی دیگر، این تغییر و دگرگونی به گونه‌ای پیش رود که به بخشهای ثابت آسیبی وارد نشود. از این رو، مهندسی فرهنگی فعالیتی نیست که از نقطه‌ای آغاز شود و در نقطه‌ای به پایان برسد، بلکه فعالیتی است مستمر که باید همواره امتداد داشته باشد. (قاسمی، ۱۳۸۶)

مهندسی فرهنگی، تلاش در جهت تقویت اجزای اصلی فرهنگ ملی و اسلامی کشور و پاسداشت آن در برابر نفوذ و تأثیر فرهنگ مخرب غربی در پرتو چینش مناسب و تعیین جایگاه صحیح تمامی ابعاد و ویژگی‌های فرهنگی جامعه ماست و دستیابی به نتیجه در خور این تلاشها، نیازمند طرح مهندسی فرهنگی است. بنابر این، مهندسی فرهنگ با هدف هدایت تحولات فرهنگی در مسیری مثبت که بتواند به تکامل فرهنگی منجر شود و در نتیجه، تداوم و بقای فرهنگی یک جامعه و حفظ هویت آن را تأمین و تضمین کند،

به عنوان یک ضرورت خودنمایی می‌کند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۷). اگر فرهنگ یک جامعه از تجانس و انسجام بیشتری برخوردار باشد، فرایند فرهنگ‌پذیری افراد عمیقاً صورت گرفته و اعضای جامعه، واجد همانندی و شباهتهایی در اکثر زمینه‌های رفتاری خواهند شد؛ ولی در جامعه نامتجانس که در آن تنوع گروهها و تفاوت ارزشها و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی فراوان است، امر فرهنگ‌پذیری ناپایدار و سطحی بوده، تحولات گوناگون جامعه مانع ایجاد همانندی و مشابهت رفتاری در بین اعضای آن جامعه خواهد شد. (سبحانی‌نژاد و منافی شرف‌آباد، ۱۳۹۰: ۲۰۳؛ منافی شرف‌آباد و زمانی، ۱۳۹۱: ۱۳۶)

پیش‌فرضهای مهندسی فرهنگی

مهندسی فرهنگی، سلسله پیش‌نیازهایی دارد که می‌توانند در دستیابی به ماهیت فرهنگ و پاسخ این پرسش که فرهنگ چیست، به ما کمک کنند. این پیش‌نیازها عبارتند از:

۱. ماهیت فرهنگ، به عنوان مقوله‌ای بسیار پیچیده، تنیده و کثیر الاعضا و الاجزا که شناخت آن دشوار (اما ممکن) است؛
۲. شناسایی مبانی فرهنگ؛
۳. شناسایی و کشف قواعد حاکم بر فرهنگ؛ زیرا این مقوله، با وجود پیچیدگی و کثیر الاجزا و الاعضا بودن، به شدت قانونمند است. بدون شناخت قوانین و قواعدی که فرهنگ در بستر آنها تکوین، تحول و تکامل پیدا می‌کند، مهندسی فرهنگی محال است. (رشاد، ۱۳۸۶: ۴)

مهندسی فرهنگ بر این پیش‌فرض اصلی استوار است که فرهنگ، امری ثابت و بدون تغییر نیست، بلکه همواره واجد ویژگی تحول‌پذیری است و می‌تواند به صورتی تدریجی و تکاملی دگرگون شود (نعمتی و محسنی، ۱۳۸۹: ۱۳۴). بر این اساس، هر زمانی که از مهندسی فرهنگی صحبت می‌کنیم، دو پیش‌فرض اصلی قابل تأمل است: پیش‌فرض اینکه، فرهنگ به هر شکلی که باشد، قابل مدیریت است؛ یعنی می‌توان آن را تغییر داد یا حفظ و تثبیت کرد. بر خلاف دیدگاه مقابل آن، که معتقد است: فرهنگ قابل تغییر نیست و به طور جبری سیر طبیعی خود را می‌کند و عوامل تأثیرگذار بر تحولات فرهنگی در اختیار بشر نیست. پیش‌فرض دوم، قبول نظریه سیستمی در فرهنگ است؛



یعنی اینکه پذیرفته شود فرهنگ دارای اجزای مستقلی است که در تعامل با هم‌اند و اعمال هر گونه سیاستی در راستای مدیریت فرهنگ و تأثیرگذاری بر هر کدام از اجزا، بدون شک بر سایر اجزای آن نیز مؤثر خواهد بود. (محمدنژاد چاوشی، ۱۳۸۶: ۴۰)

پیش‌نیاز دیگر مهندسی فرهنگی، شناخت فرهنگ است. شناخت فرهنگ را می‌توان به اکتشاف اقیانوس تشبیه کرد. در سطح این اقیانوس هنگامی که سوار این امواج می‌شویم، می‌توانیم مصنوعات، آیین‌ها و رفتارها را مشاهده کنیم و اینها نشان‌دهنده چیزهایی است که در اعماق این اقیانوس قرار دارد. اما برای مطمئن شدن باید به زیر آب نگاه کرد؛ یعنی برای یافتن دلایل آنها (مصنوعات، آیین‌ها و رفتارها) باید پرس‌وجو کرد. ارزش‌ها و باورها، دلایل بروز رفتارهای خاص هستند. اما اگر کمی عمیق‌تر بنگریم، فرضیه‌های زمینه‌سازی را می‌بینیم که دستیابی به آنها کار ساده‌ای نبوده و باید از طریق تفسیر، آنها را استنتاج کرد. (ودادی و دشتی، ۱۳۸۶: ۷۲)

به طور کلی، مفروضات اصلی در مهندسی فرهنگی عبارتند از:

۱. فرهنگ، ویژگی اصلی انسان و جوامع بشری بوده و در رفتار انسان کاملاً مؤثر است.
۲. فرهنگ، قابل تغییر و مدیریت پذیر است.
۳. افراد جامعه بر اساس «فرهنگ معمول» رفتار می‌کنند. برای ارتقای فرهنگ معمول باید «فرهنگ هدف» را بر اساس «فرهنگ مکتوب» مشخص کرد.
۴. فرهنگها در تعامل با یکدیگر و دارای تأثیر و تأثر متقابلند.
۵. سایر نظامها از قبیل نظامهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در تعامل با نظام فرهنگی‌اند و نقش مؤثری در تأمین این نظام دارند.
۶. سازگاری نظامهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و مدیران این نظامها با فرهنگ مطلوب، شرط لازم تحقق اهداف نظام فرهنگی است.
۷. مدیریت فرهنگ کشور به مدیریت نظام فرهنگی محدود نمی‌شود. اثربخشی مدیریت نظام فرهنگی در این است که با شناخت سایر نظامهای موجود در جامعه، نسبت به تأمین سازگاری آنها با فرهنگ مطلوب تلاش کند.
۸. مدیریت راهبردی فرهنگ کشور، هدفگذاری و سیاستگذاری و کنترل بازده را در نظام فرهنگی و متناسب‌سازی نظامهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را با فرهنگ مطلوب بر عهده دارد.



۹. دستگاههای فرهنگی و آموزشی، عهده‌دار وظایف اجرایی توسعه فرهنگ و مدیریت میانی‌اند. (ناظمی، ۱۳۸۴: ۲۱)

ضرورت مهندسی فرهنگی در جامعه

در پاسخ به این سؤال اساسی که چرا جامعه ما نیازمند «مهندسی فرهنگی» است، باید خاطر نشان ساخت؛ فرهنگ، نظامی است شامل باورهای بنیادین و پیش‌فرضهای اصلی اعتقادی انسانها به نظام هستی و جایگاه انسان در آن، که از درون آن، ارزشها و هنجارهای زندگی استخراج می‌شود و این نظام، رفتارهای انسان را در برابر خالق، دیگر انسانها، خود و طبیعت شکل می‌دهد و بر آنها تأثیر می‌گذارد. وقتی در قالب سیستم داده و ستانده، سه رکن اعتقادات، ارزشها و رفتارهای انسان را مطالعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم، که هم از رهگذر تغییر باورها، رفتار انسانها تغییر می‌کند و هم با پذیرش رفتارهای جدید از محیط پیرامونی، به تدریج و به آرامی نوع باورهای انسان تغییر می‌کند. (شفیع‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۶)

هر چند افراد جامعه نسبت به رها کردن فرهنگ خود برای قبول سنتها، ارزشها و رسوم جدید سختگیر و انعطاف‌ناپذیرند، با این حال، کمتر فرهنگی را می‌توان یافت که در طول تاریخ، دچار تغییر نشده باشد. بدیهی است روشها و میزان این تغییرات متفاوت است. هر جا که عناصر و مجموعه‌های نوینی در فرهنگ ظاهر شده، محتوا و ساخت فرهنگ را تغییر دهند، دگرگونی ارزشهای فرهنگی رخ خواهد داد (گیدنز، ۱۳۸۶: ۶۴). یک جنبه از تغییر ارزشهای فرهنگی، فرهنگ‌پذیری است که در آن، فرهنگهایی که با یکدیگر تماس مستقیم دارند، دچار دگرگونی می‌شوند. (همان؛ به نقل از: سبحانی‌نژاد و منافی شرف‌آباد، ۱۳۹۰: ۱۹۲)

تغییرات فرهنگی در یک جامعه، حاصل تغییرات فکری، ذهنی و رفتاری همه انسانها در آن جامعه و مبادلات فکری، فرهنگی، علمی و فناورانه‌ای با سایر جوامع است. حال اگر به هر دلیلی، وجود و تداوم باورهایی برای ادامه حیات هدفمند یک جامعه ضرورت داشته باشد، منطقاً باید همه اعضای آن جامعه در هر موقعیتی، در حفظ و تداوم آن باورها حساس شوند (بنیانیان، ۱۳۸۵). امروزه تغییر و تحول فرهنگی به عنوان یک واقعیت پذیرفته

شده است و نمی‌توان و اساساً نباید مانع آن شد. اما بی‌تفاوت ماندن در مقابل این تحول و رها کردن آن به حال خود، موجب می‌شود عواملی که تأثیر مثبت دارند، تضعیف شده و در مقابل، عواملی تقویت شوند که تأثیرات منفی به جا می‌گذارند و در نتیجه، تحول فرهنگی جهت منفی بیابد. در حالی که اگر مسئولانه به تحول فرهنگی نگریسته شود، می‌توان با برنامه‌ریزی و پیگیری تحولات فرهنگی به صورت سازمان‌یافته و هدفمند، جهت مثبت به تحولات فرهنگی بخشید. با دقت و بررسی در موضوع تحول فرهنگی می‌توان با تقویت عواملی که تأثیر مثبت در مسیر تحولات فرهنگی دارند و تضعیف عواملی که تأثیرات منفی بر تحولات فرهنگی بر جا می‌گذارند، مسیر تحول فرهنگی به جای آنکه به اضمحلال فرهنگی منجر شود، به عاملی برای تکامل فرهنگی تبدیل کرد. از این روست که مهندسی فرهنگی به عنوان یک ضرورت مطرح می‌شود. (قاسمی، ۱۳۸۶: ۴۰)

میزان موفقیت و تأثیرگذاری مهندسی فرهنگ بر توسعه فرهنگی جامعه، وابسته به چند عامل اساسی است. نخست اینکه، به میزان اعتقاد، باور و مشارکت متولیان و مراکز، نهادها و شخصیت‌های مولد فرهنگ در جامعه نسبت به امر مهندسی فرهنگی و بر آن اساس، نقشه فرهنگی کشور مربوط می‌شود. عامل دوم شامل میزان پذیرش، تأثیرپذیری و مشارکت آحاد جامعه - به عنوان فرهنگ‌پذیران - در حیطه مهندسی فرهنگی است که مهم‌ترین عامل در زمینه کارآمدی و موفقیت مهندسی فرهنگی در جامعه محسوب می‌شود. سومین عامل، مشتمل بر میزان تأثیرگذاری اعتقادات، باورها، نگرشها و دیدگاههای افراد بر نحوه و میزان پذیرش، همسویی و مشارکت آنان با فرایند مهندسی فرهنگ در جامعه است.

تجارب حاصل از توسعه فرهنگی در بسیاری از کشورها حاکی از آن است که عدم توجه به سومین عامل، موجبات شکست برنامه‌های توسعه فرهنگی را با وجود سرمایه‌گذاری‌های عظیم در این زمینه، فراهم کرده است. اما با وجود تمامی پیچیدگی‌ها و دشواری‌های موجود در مسیر تحقق کامل مهندسی فرهنگی در جامعه، نمی‌توان از اهمیت، ضرورت و نیاز به آن در کشور صرف نظر کرد (نعمتی و محسنی، ۱۳۸۹: ۱۳۶-۱۳۵). چنانچه مهندسی و مدیریت جامعه متأثر از کارکرد نظام فرهنگی باشد و جامعه در جهت فرهنگ مطلوبی که این نظام آن را مهندسی کرده است و نسبت به تبیین و تبلیغ آن تلاش می‌کند، حرکت کند؛ جامعه، مهندسی فرهنگی شده است. (ناظمی، ۱۳۸۴)



بر این اساس، مهندسی فرهنگی کشور، وظیفه و مأموریتی است که از عمق و پیچیدگی بالایی در حوزه مدیریت راهبردی کشور برخوردار است. لازمه اجرای چنین وظیفه‌ای، بهره‌گیری از نتایج تلاشهای علمی، پژوهشی و مطالعاتی در موضوع فرهنگ و توسعه فرهنگی و در اختیار داشتن اطلاعات راهبردی فرهنگی با رصد مستمر فرهنگی کشور و جهان است. امکان تجزیه و تحلیل و بهره‌گیری از نتایج پژوهشهای فرهنگی انجام شده و اطلاعات راهبردی فرهنگی برای اجرای تصمیم‌گیری‌های راهبردی و مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی کشور، زمانی فراهم خواهد بود که شورای عالی انقلاب فرهنگی دارای عقبه فکری مناسب و اتاقهای فکر برای تأمین دانش و بصیرت مدیریت راهبردی فرهنگی کشور باشد. مهندسی فرهنگی‌ای که منجر به ایجاد جامعه اسلامی شود، باید انسان از خود بیگانه را به خود آورد و نظام مفاهیمی را که منطق استعاری در وجدان او به وجود آورده، نابود کند؛ اعتبار نظامهای نمادی قبل از تسلط استعماری را تجدید کند و فریادها، سرودها و تصاویری را که استعمارگرایان دزدیده‌اند به جامعه بازگرداند. اینها عملی نخواهد شد، مگر با فرهنگ ملی که تنها وسیله‌رهایی از استعمار و رسیدن به جامعه اسلامی است. با برنامه‌ریزی دقیق و کار و تلاش بیشتر باید فرهنگ ملی را تقویت و به جامعه معرفی کرد؛ یعنی آنچه را که دارند. فرهنگ ایرانی، اسلامی از قدرت و غنای کافی برخوردار است و این را طی تاریخ خود ثابت کرده و با وجود تمام حملات توانسته است خود را حفظ کند. (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۷: ۸)

رسالت‌های فرهنگی نظام آموزش عالی در جوامع

دانشگاهها و مراکز آموزش عالی از پرارزش‌ترین سازوکارهایی‌اند که جوامع برای پیشرفت و توسعه در اختیار دارند. آنها از یک سو، حافظ و انتقال‌دهنده میراث فرهنگی و ارزشهای حاکم بر جامعه بوده و از دیگر سو، پاسخگوی نیازهای اجتماعی برای اشاعه و توسعه دانش و فناوری به حساب می‌آیند (فیتزپاتریک^۱ و همکاران، ۲۰۰۴). مراکز آموزش عالی به عنوان دستگاههایی که بخش عمده‌ای از تغذیه فرهنگی جامعه از سوی آنها صورت می‌گیرد، منبعث و متأثر از نظام ارزشی جامعه‌اند. با اینکه نظام ارزشی جامعه بر روی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی مانند سایر دستگاههای اجتماعی نقش مسلط دارد،

1. Fitzpatrick.

ولی به طور مستقیم و غیر مستقیم تحت تأثیر برنامه‌های آنها قرار می‌گیرد. به همین سبب، گاهی تغییراتی در نظام ارزشی و فرهنگی جامعه به وجود می‌آید که سرچشمه آن از سوی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی است. بر این اساس، دانشگاهها در اغلب تغییر و تحولاتی که در جوامع روی می‌دهد، نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. امروزه دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی باید دانشجویان را برای تغییرات و دگونی‌های مداوم در جهان سراسر در حال تحول، آماده کنند و نه تنها به رسالت علمی و فنی، بلکه به رسالت فرهنگی خود نیز عمل کنند. (خواجہ سروری و همکاران، ۱۳۸۷)

دانشگاه در قبال جامعه وظیفه دارد که میراث فرهنگی را بازشناسی و بازیابی کرده، غنای بیشتری بخشد و تعمیق دهد. از این طریق، دانشگاه به نقش و مأموریت خود در بسط و اعتلای فرهنگ بشری و نیز فرهنگ محلی و بومی عمل می‌کند و این همان چیزی است که آن را «رسالت اجتماعی» یا «کارکرد فرهنگی» دانشگاه تعبیر می‌کنند. بر این اساس، دانشگاهی که به کار فرهنگ‌سازی و توسعه فرهنگی می‌پردازد، از یک سو، میراث فرهنگی و سنت‌های اصیل و سودمند اجتماعی را حفظ می‌کند و از سوی دیگر، آنها را گسترش و اعتلا می‌بخشد و دانشجویان می‌آموزند که چگونه نگرش ترقی‌خواهانه و بهبودگرایانه به سنت‌های تاریخی و فرهنگی داشته باشند. اساساً هنر دانشگاه آن است که در متن جامعه خویش حضوری فعال پیدا کند و ضمن ارتباط با تاریخ و سنتها و واقعیت‌های آن، با نوعی قابلیت انعطاف، در توسعه و تعالی فرهنگ جامعه مشارکت داشته باشند (گروه مطالعات تطبیقی و نوآوری، ۱۳۷۷: ۹۹-۱۰۰). دانشگاهی که نتواند در جهت پالایش و غنی‌سازی هویت فرهنگی جامعه نقش ایفا کند، مسلماً توانایی آموزش و پرورش نیروهای متخصص مورد نیاز جامعه را نخواهد داشت و اگر هم در این راه توفیقی به دست آورد، نیروهای متخصص جذب فرهنگی می‌شوند که متناسب با تخصص آنها باشد؛ پدیده فرار مغزها نمونه بسیار گویایی است که نشان می‌دهد دانشگاهها در کشورهای در حال توسعه نتوانسته‌اند فرهنگ ملی و میراث فرهنگی و تاریخی گذشته جوامع‌شان را در کنار آموزش علم و فناوری انتقال دهند. (رئوفی، ۱۳۷۹: ۱۴-۱۳)

دانشگاه با عنایت به رسالت فرهنگی خود به عنوان محل اجتماع اندیشمندان و دانش‌پژوهان، می‌تواند در نوآوری، سازگاری با محیط، تحولات اجتماعی، هماهنگی با نیازهای اجتماعی، برنامه‌ریزی، مدیریت و رهبری تحولات مذکور، نقش ارزنده‌ای ایفا



کند(رایت^۱)، ۲۰۰۶). از این رو، مراکز آموزش عالی نه تنها باید دانش و مهارتهای نوآورانه‌ای را برای دنیای کنونی و آینده ارائه دهند، که با توجه به تعهد آنها برای استقرار صلح، دفاع از حقوق بشر و ارزشهای مردم‌سالاری، باید به آموزش اخلاقی شهروندان نیز اهتمام ورزند. بنابر این، جایگاه و اهمیت این مراکز صرفاً تربیت نیروی متخصص در حیطه‌های تخصصی و شناختی نبوده، بلکه جستجو و دفاع از حقیقت، کمک به یادگیری انواع صلاحیتهای زیستی، توانایی‌ها و مهارتهای مطلوب زندگی، بهبود کیفیت زندگی، توسعه مهارت شهروندی، تقویت مهارت زندگی با دیگران، رشد تساهل، آموزش صلح‌دوستی، نحوه زندگی با مخالفان، رشد احساس مسئولیت اجتماعی، نحوه رعایت حقوق دیگران و غیره نیز از جمله وظایف آنان به حساب می‌آیند(فراستخواه، ۱۳۸۴) که همه اینها دلالت بر رسالت فرهنگی دانشگاه دارد.

طبق مصوبات کنفرانس جهانی آموزش عالی در قرن بیست و یکم^۲، بازنگری و نوسازی در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی باید به گونه‌ای انجام شود که ضمن ارتباط گسترده با اجتماع و محیط کسب و کار، به محیط یادگیری مداوم، برخوردار از آزادی، دارای اختیار، همراه با مسئولیت و نیز خادم جامعه، متکثر، متنوع و دارای نگرش مطلوب فرهنگی، تبدیل شوند(یاد، ۱۳۸۳). از دانشگاه انتظار می‌رود که به طور بی‌وقفه به تناسب خود با جامعه و نیازهای متحول و بازار کار^۳ فکر کرده، خود را با مسائل محلی و محیط زیست، متناسب و متوازن سازد؛ آموزشهای خود را کارآمد و معطوف به حل مسائل جامعه کند؛ دانش‌آموختگان خود را انسانهایی طراح، خلاق و کارآفرین و دارای مهارتهای عملی برای ورود به دنیای کار و زندگی تربیت کند؛ میان پژوهشهای بنیادی و کاربردی خود تعادل برقرار کند؛ پاسخگوی نیازها و اولویتهای بخشهای دیگر باشد و در محای فقر، بی‌سوادی، گرسنگی و بیماری، در رفع زمینه‌های عدم مدارا، خشونت، در کمک به صلح و حقوق بشر و در حفظ محیط زیست، مشارکتی جدی و نقشی مؤثر داشته باشد.(گیبونس^۴، ۱۹۹۸: ۵۵-۱۰).

فرهنگ دانشگاه و دانشگاهی از جمله خرده‌فرهنگهای توانمندی محسوب می‌شود

1. Wright.
2. The World Conference On Higher Education Twenty-First Century.
3. World of Work.
4. Gibbons.



که نفوذ خاصی در فرهنگ کشورها دارد؛ زیرا گذشته از آنکه بسیاری از بزرگان و سرآمدان کشورها از پرورش‌یافتگان و نخبگان دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی بوده و طبعاً نفوذ فرهنگ دانشگاه را در اجتماع، تحکیم و تقویت می‌کنند، اصولاً فرهنگ دانشگاه ویژگی‌هایی دارد که به آن در مقایسه با سایر خرده‌فرهنگهای گروههای اجتماعی دیگر، قدرت خاصی می‌بخشد. فرهنگ دانشگاهی شامل معانی، ارزشهای مشترک و هنجارهایی است که از تاریخ علم و دانشگاه، داستانهای اکتشافات و ارتباطات دانشمندان و تجربه‌های زیستی دانشگاهی سرچشمه می‌گیرد و منشأ سبکی از زندگی، حس هویت، اخلاق، منش و کنش انسان آکادمیک می‌شود. فرهنگ دانشگاهی در فضای معنوی و نمادین خود، روالها، قواعد و الگوهای اجتماعی و تعاملی متمایزی را پرورش می‌دهد که حتی به صورتهای آیینی و مراسمی ظاهر می‌شوند. به عنوان نمونه، استقلال دانشگاهی و آزادی علمی، از جمله معانی و ارزشهای مشترک فرهنگ دانشگاهی است؛ همان‌طور که عام‌گرایی، شکاکیت، تفکر انتقادی و اصالت و صداقت کار علمی از قواعد هنجارهای آن محسوب می‌شود. (بچر و تراولر، ۲۰۰۱)

به باور گالتونگ، هر جامعه دارای فرهنگ دانشگاهی و سبکهای فکری متناسب با نظام اجتماعی خویش است و این فرهنگها، هر یک واجد فرهنگ یادگیری، آموزش و پژوهش ویژه‌ای هستند؛ زیرا فرهنگ دانشگاهی از بطن ساختارها و روابط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن جامعه ریشه می‌گیرد. بنابر این، فرهنگ دانشگاهی تحت تأثیر نظامهای کلان‌تری است که آن را فراگرفته‌اند و اشاعه فرهنگ دانشگاهی مبتنی بر توسعه دانش، فتاوری در میان جامعه دانشگاهیان، مستلزم اشاعه و ترویج همزمان چنین فرهنگی در سطح جامعه خواهد بود (محسنی، ۱۳۹۱: ۹۱). به طور کلی، فرهنگ دانشگاهی، نظام هدفمندی از باورها، ارزشها، انتظارات و اعمال فرهنگی در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی است که چگونگی اندیشه و رفتار را در بین جامعه دانشگاهیان معنا سازی می‌کند. در واقع؛ فرهنگ دانشگاهی الگوی معانی نهفته در صورت نمادین، از جمله کنشها، گفتارها و تمامی مقولات معناداری است که جامعه دانشگاهیان به کمک آن با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و در تجارب، دریافته‌ها و باورهای مشترک، سهیم می‌شوند. به سخن دیگر؛ فرهنگ دانشگاهی را می‌توان نظام باورها، ارزشها و



کنشهای فرهنگی دانشگاهیان تعریف کرد که مبتنی بر سنت و ارتباطات کلامی و غیر کلامی شکل می‌گیرد. این ارزشها و الگوهای اندیشه و رفتار، در نشانه‌هایی نمادینی نظیر اسطوره‌ها، افسانه‌ها، مناسک و زبان رایج تجلی می‌یابند. (بیرن بانوم، ۱۳۸۲)

نگاه جامعه برای یافتن پاسخ مسائل همچنان به دانشگاه است. با ورود به هزارهٔ جدید، دانشگاه باید راه پاسخگویی به این چالشها را بیابد؛ چالشهایی که در همان محیطی به وجود آمده‌اند که دانشگاه در آن به تکاپو و تعالی مشغول است. هر گونه توجه به تصویر و صورت عمومی فرهنگ و تاریخ، بدون بررسی نقشها و تأثیرات دانشگاه، ناقص خواهد بود. دانشگاه رابطهٔ خاصی با جامعه دارد و نقش حساسی در بازنمایی و شکل‌دهی به فرهنگ و نیز اثرگذاری بر جامعه ایفا می‌کند. در واقع؛ دانشگاه رسالت چندجانبهٔ مطالعهٔ جامعه، به چالش کشیدن عقاید مرسوم، تولید اندیشه نو و تکثیر اندیشه‌ها و ارزشهای اجتماعی در بین دانشجویان و به طور کلی جامعه را برعهده دارد (دانشگاه، تحولات و چشم‌اندازها، ۱۳۸۱). بنابر این، دانشگاه امروزه در سطح جهانی علاوه بر کارکردها و وظایف آموزشی و پژوهشی، وظایف جدیدی در عرصهٔ فرهنگی و اجتماعی برعهده گرفته است. از جملهٔ آنها می‌توان به نقش «فرهنگ‌سازی و جامعه‌پذیری» اشاره کرد. با نگاهی به تغییرات و تحولات جامعه، ملاحظه می‌شود که درصد کمی از تغییر و تحولات اجتماعی از دانشگاهها شروع شده است. به جز حوزهٔ سیاست، در ابعاد دیگر فرهنگی، دانشگاهها همیشه عقب‌تر از جامعه حرکت کرده‌اند. به عبارت دیگر؛ پس از آنکه جامعه بسیاری از ارزشهای مورد نظر خود را تولید، همگانی و تبدیل به هنجار اجتماعی کرده، در بررسی‌های دانشگاه مورد توجه قرار گرفته است. این در حالی است که از دانشگاه انتظار می‌رود در شکل‌گیری، رشد و تبدیل یافته‌های فرهنگی خود به ارزش یا هنجار همگانی، نقش فعالی داشته باشند. (شفیع‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۳۹)

نقش نظام آموزش عالی در مهندسی فرهنگی جامعه

با عنایت به رسالت فرهنگی نظام آموزش عالی در جامعه می‌توان اذعان کرد که مهم‌ترین وسیله برای مهندسی فرهنگی در جهت مطلوب، دانشگاهها و مراکز آموزش عالی است. البته این آموزش تمام سطوح را در بر می‌گیرد و از ابتدای تولد انسان تا هنگام مرگ او را شامل می‌شود. بنابر این، دستگاه فرهنگی متولی مهندسی فرهنگ،

تمام دستگاههای فرهنگی، به ویژه آموزش و پرورش و دانشگاهها هستند که می توانند با تأثیر مثبت یا منفی، نوع خاصی از فرهنگ را به جامعه القا کنند که در صورت دمیدن روح استقلال و خودباوری در ذهن جوانان کشور، در واقع؛ مهندسی فرهنگ صحیح رخ خواهد داد. هرگاه این وضعیت برعکس شود و دستگاههای فرهنگی در برنامه ریزی های خود، غرب و دیگران را محور تمام امور معرفی کنند، در آن صورت هویت اصیل فرهنگی دچار خدشه می شود و در واقع؛ مهندسی فرهنگی بر مدار خواسته های دیگران انجام می شود (شفیع زاده، ۱۳۹۰: ۱۴۵). دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی قبل از وقوع انقلاب اسلامی ایران دارای این ویژگی بودند؛ بدین معنی که متأثر از نظام سیاسی غرب گرای پهلوی، به لحاظ فرهنگی نیز به غرب و ارزشهای غربی گرایش داشتند و آن را در جامعه ایران ترویج می کردند. به عبارت دیگر؛ نظام سیاسی موجود به دلیل داشتن ماهیت در بر دارنده ارزشهای فرهنگ غرب، مانند سکولاریسم، به دنبال این بود فرهنگی را در کشور حاکم کند که نه تنها با نظام سیاسی پهلوی سازگار و سنخیت داشته باشد، بلکه آن را مورد تأیید و توجیه قرار دهد. در این میان عمده ترین نهادهای پیشتاز در ترویج و تبلیغ فرهنگ و ارزشهای غربی که خلاف فرهنگ جامعه بود، دانشگاه بود. نکته ای که باید متذکر شد این است که در این مسیر، دانشگاهها کاملاً یکدست و یکپارچه عمل نمی کردند؛ بدین معنی که در مواردی، هم دانشجویان و هم اساتید دانشگاهها با کارویژه ای که برای دانشگاهها تعریف شده بود، مخالف بودند. اما با این حال، جریان و روند غالب در دانشگاههای ایران، ترویج و تبلیغ فرهنگ مورد حمایت نظام سیاسی پهلوی بود. (تاجدوزیان و نوروززاده، ۱۳۹۰: ۱۲)

بنابر این، مروری بر وضعیت گذشته نظام آموزش عالی تا قبل از پیروزی انقلاب و سپس در اوایل انقلاب، تطابق و هماهنگی نداشتن دانشگاه را با نظام فرهنگی و ارزشی جامعه نشان می دهد. چنین وضعیتی ایجاب می کرد تغییراتی در این نهاد به جهت همسویی و مطابقت با اوضاع و واقعیات نظام فرهنگی جامعه و به ویژه حرکت در راستای انتظارات بعد از انقلاب اسلامی، صورت گیرد تا این نهاد در ترسیم اهداف، خط مشی و برنامه ریزی های مختلف خود به ارزشها و هنجارها و به طور کلی فرهنگ حاکم بر جامعه توجه کند و از این طریق در خدمت جامعه پس از انقلاب قرار گیرد (شرف زاده، ۱۳۸۴: ۵۷). با پیروزی انقلاب اسلامی ایران این مشی و کارویژه دانشگاهها با مخالفت انقلابیون



مواجه شد و یکی از حوزه‌های مهمی که انقلابیون به دنبال ایجاد تحول بنیادین در آن بودند، نهاد دانشگاه بود. بدین منظور، به دنبال تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۳، گام اساسی برای تحول بنیادین در دانشگاهها برداشته شد. مسئولیت اصلی تحول بنیادین در دانشگاهها، شورای عالی انقلاب فرهنگی بود. لازمه تحول اساسی در دانشگاهها این بود که آن مشی و کارویژه‌ای که در رژیم پهلوی برای دانشگاهها تعریف شده بود، دچار تغییر شود. در اثر سیاستهای فرهنگی رژیم پهلوی، دانشگاهها دچار انحطاط و استحاله فرهنگی شده بودند؛ بدین معنی که در مقابل فرهنگ و ارزشهای غربی دچار ضعف و خودکم‌بینی شده بودند. بدین منظور، شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌بایست کار خود را از عرصه فرهنگی در دانشگاهها شروع می‌کرد و با تعریف خط‌مشی و کارویژه جدید برای دانشگاهها، آنها را در مسیری قرار می‌داد که به تعریف، شکل‌دهی و تقویت هویتی که مطلوب جامعه و به تبع آن نظام سیاسی تازه‌بنیاد بود کمک کند. در این راستا، شورای عالی انقلاب فرهنگی اقدام به تصویب مصوبات فرهنگی در رابطه با دانشگاهها کرد و با کمک سایر نهادها، نه تنها آنها را اجرا می‌کرد، بلکه بر حسن اجرای آنها نظارت هم می‌کرد (تاجدوزیان و نوروززاده، ۱۳۹۰: ۱۳). به طور خلاصه امروزه تأکید شورای عالی انقلاب فرهنگی بر مبانی اسلامی در دانشگاهها در راستای ایجاد وحدت و خلق هویت اسلامی در دانشگاههاست تا از این طریق، حرکت از وضع نامطلوب زمان پهلوی به وضع مطلوب را ممکن سازد. (همان: ۳۰)

شورای عالی انقلاب فرهنگی در تعریف اهداف خود، سه هدف مهم ذیل را در رابطه با دانشگاهها مورد توجه قرار می‌دهد:

۱. تزکیه محیط‌های علمی و فرهنگی از افکار مادی و نفی مظاهر و آثار غربزدگی از فضای فرهنگی جامعه؛
 ۲. تحول دانشگاهها، مدارس و مراکز فرهنگی و هنری بر اساس فرهنگ صحیح اسلامی و تقویت هر چه بیشتر مغزهای متفکر و وطنخواه، نیروهای فعال ماهر و استادان و معلمان متعهد به اسلام و استقلال کشور؛
 ۳. حفظ و احیا و معرفی آثار اسلامی و ملی.
- در این اهداف، اسلامی کردن دانشگاهها مورد توجه شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار گرفته است. (مصوبه اهداف و وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۶۳)

تقویت هویت اسلامی در دانشگاهها منجر به دستاوردهای مثبتی خواهد شد. اولین دستاورد مثبت اینکه، دانشگاههای کشورمان خود معترف و مبلغ هویت اسلامی شده، در راستای نقش فرهنگساز خود عمل خواهند کرد. دستاورد مثبت دوم به ارتباط حوزه فرهنگ با نظام سیاسی برمی گردد. در این باره باید اذعان کرد که تقویت مبانی و ارزشهای اسلامی در دانشگاه، خود منجر به تقویت نظام سیاسی کشور از طریق ایجاد پایگاه اجتماعی می شود. دستاورد مثبت دیگر اینکه، دانشگاهها با نقش فرهنگساز خود از عقب ماندگی فرهنگی جلوگیری کرده، با قرار دادن آن در مسیری پویا، زمینه رشد جامعه را در سایر ابعاد فراهم می کنند. چهارم اینکه، تقویت هویت اسلامی در دانشگاه، منجر به پرورش نیروی انسانی ارزشی، متخصص و متعهد خواهد شد (تاجدوزیان و نوروززاده، ۱۳۹۰: ۴۱). بنابر این، عملی شدن مهندسی فرهنگی منوط به کارکرد صحیح نهادهای فرهنگی، به ویژه آموزش عالی است که با درونی کردن مفاهیم و ارزشهای بنیادین اسلامی در ذهن جوانان و دانشجویان، تحقق آینده‌ای درخشان و متناسب با تعالیم اسلامی و بومی را ممکن می سازد (اشرفی، ۱۳۸۶). در چنین شرایطی، زمینه رشد و توسعه ارزشها، هنجارها و رفتارهای فرهنگی و به طور کلی مهندسی فرهنگی بر مبنای اصول و ارزشهای اسلامی در جامعه محقق خواهد شد.

به طور کلی بر مبنای مطالعات و بررسی‌های انجام شده، دانشگاهها و مراکز آموزش عالی کشور می توانند نقشهای راهبردی ذیل را برای مهندسی فرهنگی ایفا کنند:

۱. نقش بیداری: در این نقش، دانشگاه تلاش می کند با ایجاد بسترهای فکری و ارزشی در راستای فرهنگ حقیقی، زمینه‌های تحول فکری و ارزشی را فراهم کند تا افراد جامعه هر روز بیش از پیش به این فرهنگ نزدیک تر شده، لایه‌های مختلف زندگی خود را بر اساس آن پایه‌ریزی کنند و از میزان مقاومت آنان در برابر گزاره‌های برخاسته از این فرهنگ اصیل کاسته شود. تاریخ به خوبی گواه این حقیقت است که مهم ترین مانع رشد و توسعه، تبعیت و تقلید کورکورانه از باورهای گذشتگان است و دانشگاه محیطی است که می تواند این فضا را بشکند و با نهادینه سازی دین باوری، خودباوری و اتکا به نفس در جامعه، این امر مهم را محقق کند.

۲. آینده پژوهی فرهنگی: یکی از مسائل مهمی که مهندسی فرهنگ کشورها با آن مواجهند، تهدیدها و آسیبهایی است که از درون و بیرون بر لایه‌های مختلف فرهنگ



در انواع مختلف آن وارد می‌شود که باید قبل از رخنه و نفوذ، مورد شناسایی و تجزیه و تحلیل قرار گیرند؛ در غیر این صورت، مشکلات فرهنگی وارد جامعه خواهد شد. از این رو، نهادی باید مسئولیت شناسایی این مشکلات و حل آنها را بر عهده بگیرد تا با ساخت ابزارهای لازم، امکان مصونیت را برای جامعه فراهم کند و این مهم، تنها از مجامع علمی و دانشگاهی بر می‌آید.

۳. نهصت نرم‌افزاری، تولید علم و نظریه‌پردازی: رهنامه‌ها (دکترین‌ها) و نظریه‌ها در جوامع انسانی به مثابهٔ محفلی‌اند که در آن فعالیتهای دولتمردان شکل گرفته، جهت‌دهی می‌شوند و مبنای شکل‌گیری راهبردهای مختلف قرار می‌گیرند. نگاهی هر چند گذرا به تاریخ معاصر، این امر را به وضوح به اثبات می‌رساند که نظریه‌هایی مانند «برخورد تمدنها» و «خاورمیانهٔ بزرگ» نمونه‌هایی‌اند که به دنبال خود جنگها و کشتارهای زیادی برجا گذاشتند. خیزش این نظریه‌ها در دانشگاهها و مراکز علمی بوده است. لذا اندیشمندان و محققان باید به سوی زایش نظریه‌ها در عرصه‌های علوم انسانی حرکت کرده، بر پایهٔ فرهنگ اسلامی، نظریه‌هایی به تناسب شرایط ارائه کنند که البته نیازمند فعالیت و خلاقیت در حوزه‌های مختلف است و با تقلید صرف نمی‌توان به آن دست یافت.

۴. کارآفرینی: انسانها برای اینکه بتوانند به درستی و با سرعت مسیر رشد و ترقی را طی کنند، باید از فرصتهای پیش آمده به درستی استفاده کنند، و گرنه جز عقب‌ماندگی از قافلهٔ ترقی، نتیجه‌ای نخواهند گرفت. در این میان، جوامعی موفق عمل می‌کنند که با شناخت فرصتها، به نحو مطلوب از آنها استفاده کنند. امروزه جوامع پیشرفته به خوبی به اهمیت این نکته پی برده و با تأسیس رشته‌های کارآفرینی و حتی دانشگاههای کارآفرین، به ترویج و تعمیق این مهارتها همت گماشته‌اند.

۵. تعلیم و تربیت اسلامی: مهم‌ترین نقش دانشگاهها در مهندسی فرهنگی، تعلیم و تربیت اسلامی است که با تحقق آن، اهداف چهارگانهٔ مذکور نیز محقق می‌شود. با تعلیم؛ بسترهای تصویری و تصدیقی مهیا شده، مسائل به درستی شناسایی می‌شوند و با تربیت؛ گزاره‌های علمی به حوزه‌های شخصیتی ورود پیدا کرده، در آنها نهادینه می‌شوند و بستر ظرفیت لازم برای شکوفایی استعدادها و کشف آنها مهیا و فضای جامعه برای رشد و بالندگی آماده می‌شود. در این زمان است که علم با دین، تلاشگری با اخلاق، تضارب آرا با سعهٔ صدر، تنوع رشته‌ها با وحدت هدف، کار سیاسی با سلامت نفس و تعمق و ژرفنگری

با سرعت عمل همراه می‌شود و این نکته آغازین دانشگاه اسلامی است. (بابایی، ۱۳۸۷: ۶۸-۶۶)

۶. تربیت شهروندی: دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی دارای پتانسیل قوی در حوزه تربیت شهروندی دانشجویان (چه در حوزه ملی و چه در حوزه جهانی) هستند. این مراکز با تقویت نیروی اکتشاف، نوآوری، خلاقیت، ابداع و گسترش روحیه انتقادی در میان تحصیل کردگان، به حل چالشهای مختلف جوامع و اصلاح نارسایی‌های موجود در آنها کمک می‌کنند؛ چرا که یکی از مهم‌ترین اهداف آن، رشد و توسعه دانش، نگرش و مهارتهای دانشجویان و تبدیل آنها به فراگیرانی است که دائماً نقاد و متفکر باشند (حسینی، ۱۳۸۴؛ به نقل از: موسوی و درودی، ۱۳۹۱). اهمیت و امکان پرداختن به تربیت شهروندی در مراکز آموزش عالی، زمانی محسوس‌تر و برجسته‌تر می‌شود که از یک سو دانشگاه را به عنوان جامعه‌ای متشکل از فرهنگها و آداب و رسوم مختلف در نظر بگیریم که دانشجویان برای بهره‌مندی از توانایی‌ها و پتانسیلهای دیگران، جهت تجربه یک زندگی صلح‌آمیز، باید به مهارتهای شهروندی مجهز شوند و از سوی دیگر، به این نکته توجه کنیم که محیط دانشگاه توان ایجاد فضای دموکراتیک که لازمه آموزش و رشد مهارتها و خلیقات شهروندی است دارد. (رینر و گایتن، ۱۹۹۹؛ کاپلان، ۲۰۰۰؛ به نقل از: همان)

آموزش عالی تنها زمانی می‌تواند در حوزه تربیت شهروندی گام بردارد که توجه عمیقی به برنامه‌های درسی خود (اعم از رسمی و غیر رسمی) معطوف دارد؛ به خصوص چنانچه درصدد پرداختن به تربیت شهروندی در دانشجویان باشد. بنابر این، باید در جای جای این برنامه‌ها (به ویژه محتوا و روشهای ارائه) ارزشها و نگرشهای شهروندی را آموزش داده، فرصتی را برای بروز دانشهای درونی‌شده و مهارتهای کسب شده در این رابطه فراهم آورد (شرفی و طاهرپور، ۱۳۸۷: ۴۱). از میان برنامه‌های درسی موجود در آموزش عالی، به نظر می‌رسد برنامه‌های رسمی و آکادمیک که به شکل تخصصی در رشته‌های مختلف ارائه شده و بیشتر درصدد پرورش متخصص هستند، تا حدی از توان تجهیز دانشجویان به دانش و مهارتهای شهروندی برخوردارند و به موازات چنین برنامه‌هایی، برنامه‌های غیر رسمی‌ای که عمدتاً در غالب فعالیتهای فوق برنامه ارائه می‌شوند، قادرند به طور ویژه نگرشهای شهروندی را در دانشجویان شکل دهند (تاجیک اسماعیلی، ۱۳۸۷).

1. Rainer & Guyton.
2. Kaplan.



بدین ترتیب، در چنین شرایطی با نهادینه‌سازی ارزش‌ها، هنجارها و رفتارهای اصیل اسلامی- ایرانی، نظام ثابت اندیشه و رفتارها و به عبارتی دقیق‌تر؛ مهندسی فرهنگی، منطبق با هویت اصیل اسلامی - ایرانی در افراد جامعه شکل خواهد گرفت.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه ادعان شد، دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی، مرکز گرد آمدن انسانهای مشتاق دانش و فن، جایگاه پرورش سرمایه‌ انسانی، عامل نوسازی مناسبات اجتماعی و انتقال فناوری، مغز متفکر جامعه، مهد نوسازی اجتماعی و توسعه و پیشرفت اجتماع و در یک کلام، مهندسی فرهنگی جامعه به حساب می‌آیند که با سیاستگذاری‌های مطلوب فرهنگی و مدیریت کارآمد آن، زمینه‌ساز ایجاد تغییر و تحولات مطلوب، بهبود شرایط زیست و توسعه و رفاه همگانی خواهند شد. به علاوه، مراکز آموزش عالی خواهند توانست از طریق پژوهش و تحقیقات علمی در خصوص مسائل و مشکلات گریبان‌گیر اجتماع با سیاستگذاران و برنامه‌ریزان فرهنگی به ارائه راهکارها در جهت حل آنها اقدام کنند. بدین ترتیب، در چنین شرایطی، نظام فرهنگی جامعه، نقش بازوی فکری و مشورتی سایر نظامهای کلان اقتصادی، اجتماعی را ایفا خواهد کرد. در مجموع، راهبردهای ذیل به منظور توسعه رسالت‌های نظام آموزش عالی در مهندسی فرهنگی جامعه اشاره می‌شود:

۱. دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی به عنوان آگاه‌ترین قشر جامعه، باید با ارزیابی و تحلیل علمی و منطقی وضعیت داخلی کشور و شرایط بین‌المللی، در طراحی و پیشنهاد مناسب‌ترین الگوی مهندسی فرهنگی در جامعه پیشگام باشند. برگزاری جشنواره‌ها، سمینارها، همایشها و کنفرانسهای متعدد با محوریت «مهندسی فرهنگی و آموزش عالی» و استفاده از دستاوردهای آنان، بهره‌گیری از دیدگاهها و نظریات صاحب‌نظران این حوزه، استفاده از تجارب بین‌المللی در حوزه مهندسی فرهنگی جامعه، انجام تحقیقات بنیادین و کاربردی در این زمینه، می‌تواند در برنامه‌ریزی و طراحی این الگو، بسیار مؤثر واقع شود.

۲. دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی همواره به مثابه پیشتازان و پیش‌قراولان حرکت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع قلمداد می‌شوند؛ به طوری که اعتقادات و باورهای حاکم بر آنان، دیر یا زود به کل جامعه تسری یافته، عرصه‌های تازه‌ای را به سوی آحاد مردم می‌گشاید. بدین ترتیب، آموزش و تحصیل در سطح عالی، منجر به ارتقای بلوغ شخصیتی و

اجتماعی افراد، احترام آنان به حقوق بشر، آزادی‌های انسانی، گسترش صلح، عدالت و برابری اجتماعی، افزایش مشارکت افراد در ساختن جامعه‌ای آزاد، پویا و سالم می‌شود. دستیابی به هدف ذکر شده، مستلزم پایبندی و رعایت اصول و موازین اخلاق حرفه‌ای از سوی ذی‌ربطان و ذی‌نفعان و به طور کلی یاران و کنشگران جامعه دانشگاهی است و بدون شک، با توجه و تأکید بر رعایت اصول ذکر شده و مسائل مرتبط با آن، نظیر آزادی علمی و استقلال دانشگاهی در اجتماع علمی و دانشگاهی کشور، می‌توان به زمینه‌های پیشرفت و توسعه پایدار فرهنگی در جامعه و به تعبیر دقیق‌تر؛ مهندسی فرهنگی در جامعه چشم دوخت.

۳. دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی باید علاوه بر ارائه آموزشهای پیشرفته به منظور تربیت متخصصان و تربیت دانش‌آموختگان موفق، با ارائه آموزشهای مادام‌العمر و تعمیم آموزش برای همه، در ارتقای دانش عمومی، توسعه انسانی و تربیت شهروندان مسئول و به طور کلی عمل به رسالت فرهنگی خود کوشا باشند. در پیشبرد نقش هدایت و رهبری جامعه از طریق اشاعه فرهنگ و ارزشهای اساسی، نظم اجتماعی و پرورش روحیه خلاقیت و ابتکار به وسیله مراکز آموزش عالی، برنامه‌ریزی جامع و درازمدت می‌تواند بسیار راهگشا باشد.

۴. دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی لازم است از طریق تحول در کیفیت برنامه‌ریزی‌های آموزشی و پرورشی بر اساس جهان‌بینی و تعلیم و تربیت اسلامی در راستای ارتقای توانایی‌ها و تقویت تفکر منطقی، خلاق و جستجوگر در دانشجویان، منطبق با آموزه‌های اسلامی در زمینه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی، رسالت آموزشی و فرهنگی خود را توأمان بر عهده گیرند و همچنین ضروری است که تربیت و توانمندسازی سرمایه انسانی با تأکید بر پرورش انسانهای متقی، کارآفرین، خودباور، خلاق و توانا در تولید علم، فناوری و نوآوری متناسب با ارزشها و باورهای اسلامی- ایرانی و به عبارتی دقیق‌تر؛ فرهنگ ناب اسلامی- ایرانی را جزء برنامه‌های اصلی خود قرار دهند.

۵. کار بازنگري و نوسازی در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی باید به گونه‌ای هدایت شود که ضمن ارتباط گسترده با اجتماع و محیط کسب و کار اقتصادی، به محیط‌هایی برای یادگیری مادام‌العمر، برخوردار از آزادی و اختیار، همراه با مسئولیت‌پذیری و خدمت به اجتماع و دارای روحیه تکثر، تنوع و نگرشهای مطلوب فرهنگی تبدیل شوند. بدین منظور، لزوم تجدید نظر اساسی در برنامه‌ریزی آموزش عالی و تبیین رابطه بین آموزش عالی با جامعه و نیازهای آن، با توجه به مقتضیات کنونی در عرصه‌های ملی و بین‌المللی،



حیاتی است. تدوین و توسعه برنامه‌های جامع و گسترده مرتبط با مسائل فرهنگی و فعالیتهای فوق برنامه برای دانشجویان، اعضای هیئت علمی و کارکنان اداری و غیر اداری، تا حدودی می‌تواند در این مسیر یاری‌رسان باشد.

۶. مراکز آموزش عالی به مثابه دستگاههای عظیم فرهنگی می‌بایست در امر تربیت اخلاقی دانشجویان و جوانان نقش بسزایی ایفا کنند و از آنجا که اعضای هیئت علمی دانشگاهها نقش اصلی را در اداره و هدایت امر آموزش و پرورش بر عهده دارند، به عنوان مهم‌ترین گروه در مسئولیت تربیت اخلاقی دانشجویان شناخته می‌شوند. باورها و اعتقادات درونی اعضای هیئت علمی به اصول و ارزشهای اخلاقی، هم از منظر توسعه فرهنگ سازمانی مبتنی بر اخلاقیات در دانشگاه و هم از منظر انتقال ویژگی‌های برجسته انسانی به دانشجویان و در نتیجه اشاعه آن در جامعه، بسیار حائز اهمیت است. بنابر این، اعضای هیئت علمی دانشگاهها به دلیل برخورداری از دانش و آگاهی بالا و نقش تأثیرگذارشان بر دانشجویان، می‌توانند از طریق رعایت حداکثری اصول و ارزشهای اخلاقی، دانشگاه را به سمت پاسخگویی در برابر نیازها و انتظارات جامعه و افزایش اعتبار و جایگاه آن سوق دهند. به همین منظور، متولیان آموزش عالی بایستی در جذب اعضای هیئت علمی توانمند، متصف به ارزشهای انسانی و برخوردار از سطح استانداردهای اخلاقی بالا، برنامه‌ریزی جامع و منسجمی تدارک ببینند تا بتوان زمینه‌های تحقق تربیت اخلاقی دانشجویان در مراکز آموزش عالی را فراهم کرد.

۷. سرمایه اجتماعی به عنوان یکی از شاخصهای توسعه اجتماعی و فرهنگی در هر جامعه، در دانشگاه رشد و نمو می‌یابد. فضای ساختاری دانشگاه می‌تواند منتقل‌کننده ایده‌ها، ارزشها، هنجارها و اعتماد اجتماعی با ضمانتهای اجرایی مؤثر به دانشجویان باشد. از این رو، مراکز آموزش عالی از کانونهای اصلی ایجاد، توسعه و ظرفیت‌سازی سرمایه اجتماعی در سطح جامعه محسوب می‌شوند. بر این اساس، باید به نقش ارتباط بین اعضای هیئت علمی و دانشجویان، به عنوان بزرگ‌ترین سرمایه اجتماعی و فرهنگی در دانشگاه توجه ویژه‌ای کرد و برنامه‌های راهبردی جامعی را در این زمینه تدارک دید.

۸. ارتقای بهداشت روانی از جمله مقوله‌های اصلی در فرایند کیفی‌سازی فرهنگ دانشگاهی است. توجه به این مسئله، زمینه‌ساز سالم‌سازی ذاتی جامعه را نیز فراهم می‌کند. با توجه به اهمیت روند سالم‌سازی فضاهای آموزشی، اجتماعی، فرهنگی در جوامع مختلف،

مدیریت تنوع فرهنگی ضروری به نظر می‌رسد؛ چرا که هر اندازه انسان به طبیعت انسانی خود نزدیک‌تر باشد، به سلامت روانی نزدیک‌تر می‌شود. برخی از دانشجویان به دلیل تفاوت‌های مذهبی، قومی و فرهنگی که با سایر دانشجویان دارند، دچار مشکلات و مسائلی در محیط دانشگاه می‌شوند که این مسائل از طریق مدیریت آنها مرتفع می‌شود. استفاده از مهارت‌های فرهنگی و شناسایی آنها در محیط‌هایی که با تنوع قومی و مذهبی مواجهند، از ضروریات مدیریت تنوع فرهنگی است. افراد با فرهنگ‌های گوناگون به شیوه‌های متفاوت رفتار می‌کنند؛ این تفاوت در رفتار سبب تفاوت در رابطه بین افراد با یکدیگر می‌شود. از این رو، تشخیص و شناسایی تفاوت‌های فرهنگی و به کارگیری آنها در راستای افزایش سلامت روانی، باعث احساس ارزشمندی افراد و مشارکت در بهسازی و مهندسی فرهنگی جامعه می‌شود. دانشگاه‌ها از طریق مدیریت تنوع فرهنگی، می‌توانند با به کار بردن تفاوت‌های ناشی از تنوع موجود، زمینه‌ساز مساعدی را برای استفاده از تفاوت‌ها در راستای توسعه و پیشرفت جامعه فراهم کنند.

منابع

- ابراهیمی، ا. (۱۳۸۶). «آسیب‌شناسی مهندسی فرهنگی در دانشگاه». فصلنامه دانشگاه اسلامی، ش ۳۶ (زمستان).
- اشرفی، ا. (۱۳۸۶). «فرهنگ در اندیشه امام(ره)». ماهنامه زمانه، ش ۵۸ (تیر).
- بابایی، م.ب. (۱۳۸۷). «نقش دانشگاه در مهندسی فرهنگی کشور». فصلنامه دانشگاه اسلامی، ش ۳۸ (تابستان).
- بسیج، ا.ر. (۱۳۹۰). تأملات فرهنگی. شهر کرد: سدره المنتهی.
- بنیانیان، ح. (۱۳۸۵). «مهندسی فرهنگی از نظر تا عمل در جامعه ایران». خلاصه مقالات نخستین همایش ملی مهندسی فرهنگی، ۲۰-۲۱ دی ماه.
- «بیانات مقام معظم رهبری» (۱۳۸۷). روزنامه رسالت، دوم بهمن.
- بیرن بائوم، ر. (۱۳۸۲). «دانشگاه‌ها چگونه کار می‌کنند؟». ترجمه حمیدرضا آراسته. تهران: انتشارات مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.
- پایا، ع. (۱۳۸۳). «نهادهای مولد اندیشه: موتور محرکی برای رشد در قرن بیست و یکم» دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی. تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- تاجدوزیان، ح. و ر. نوروززاده (۱۳۹۰). «استراتژی وحدت در عین کثرت شورای عالی انقلاب فرهنگی در مصوبات فرهنگی دانشگاه‌ها». پژوهش‌نامه ۸۷؛ دانشگاه و مسائل فرهنگی (۲)، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.



- تاجیک اسماعیلی، ع.ا. (۱۳۸۷). «آموزش و پرورش؛ جامعه مدنی، حقوق و تربیت شهروندی». ماهنامه آیین، ش ۳۳-۳۲ (آبان).
- حقیقی، ع.م. (۱۳۸۸). «بررسی نقش فرهنگ در توسعه پایدار؛ تحلیل موردی فرهنگ ایران». ماهنامه مهندسی فرهنگی، سال چهارم، ش ۳۸-۳۷ (بهمن و اسفند).
- خواجه سروری، غ.ر؛ خانجانی، م و غیائی ندوشن، س (۱۳۸۷). «بررسی جامع عملکرد شورای فرهنگی دانشگاه های دولتی در سال ۱۳۸۵». نامه آموزش عالی، سال اول، شماره دوم، پاییز، صص ۴۹-۷۲.
- و دانشگاه، تحولات و چشم اندازها (۱۳۸۱). تهران: دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- رازنهنان، ف. و م. ناظمی (۱۳۸۵). «مهندسی فرهنگی و نقشه فرهنگی کشور». نشریه مهندسی فرهنگی، سال اول، ش ۷-۶ (بهمن و اسفند).
- رشاد، ا. (۱۳۸۶). «مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی: ماهیت، مبانی و مسائل». ماهنامه زمانه، ش ۵۸ (تیر).
- رئوفی، م. (۱۳۷۹). «دانشگاه و توسعه فرهنگی». برگ فرهنگ، ش ۴ (بهار).
- سبحانی نژاد، م. و ک. منافی شرف آباد (۱۳۹۰). جامعه شناسی آموزش و پرورش (مبانی، رویکردها، سیر جامع نظریه ها و حوزه های شاخص). اَبی جا، یسپرون.
- شرفزاده، م. (۱۳۸۴). انقلاب فرهنگی در دانشگاه های ایران. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- شرفی، م.ر. و م.ش. طاهرپور (۱۳۸۷). «نقش نهاد آموزشی در تربیت شهروندی». نشریه مهندسی فرهنگی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، ش ۱۶-۱۵.
- شریعتمداری، ع. (۱۳۶۵). جامعه و تعلیم و تربیت. تهران: امیرکبیر.
- شفیع زاده، ح. (۱۳۸۹). «چیستی و الزامات مهندسی فرهنگ». پژوهش نامه ۶۹؛ درآمدی بر مهندسی فرهنگ. تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- شفیع زاده، ح. (۱۳۹۰). «نقش مراکز آموزش عالی در مهندسی فرهنگ». پژوهش نامه ۸۷؛ دانشگاه و مسائل - فرهنگی (۲). تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- صادقی، ر. (۱۳۸۵). دو هفته نامه مهندسی فرهنگی. شورای عالی انقلاب فرهنگی، ش ۲.
- عربی، ه. و ح. شیخیانی (۱۳۸۹). «فرهنگ کار و نگرش های جوانان (مطالعه موردی شهر قم)». دو فصلنامه علمی - تخصصی اسلام و علوم اجتماعی، سال دوم، ش ۴ (پاییز و زمستان): ۱۶۴-۱۴۳.
- علایی رحمانی، ف. و و. حسین پور (۱۳۹۱). «هندسه فرهنگی قرآن برای فرد». نشریه مهندسی فرهنگی، سال هفتم، ش ۷۲-۷۱ (آذر و دی).
- فراستخواه، م (۱۳۸۴). «نقش دانشگاه در پرورش شهروند مطلوب». فصلنامه پژوهش و برنامه ریزی در آموزش عالی، شماره ۱۷.
- قاسمی، ح. (۱۳۸۶). «جایگاه رسانه در مهندسی فرهنگی». ماهنامه زمانه، ش ۵۸ (تیر).
- کوئن، ب. (۱۳۸۶). مبانی جامعه شناسی. ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل. تهران: سمت، چ هجدهم.

- گروه مطالعات تطبیقی و نوآوری (۱۳۷۷). دانشگاه و جامعه. تهران: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی.
- گیدنز، آ. (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی. ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی.
- محسنی، ه. س. (۱۳۹۱). «چالش‌های فرآیند تبدیل دانش به فناوری در دانشگاه‌ها». پژوهش‌نامه ۹۵؛ آموزش عالی؛ چالش‌ها و راهبردها، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- محمدنژاد چاوشی، ح. (۱۳۸۶). «مدیریت فرهنگ». فصلنامه دانشگاه اسلامی، ش ۲ (تابستان).
- «مصوبه اهداف و وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی» (۱۳۶۳). شورای عالی انقلاب فرهنگی، جلسه دوازدهم، اسفند.
- ملکی، ح. (۱۳۸۸). تعلیم و تربیت و مهندسی فرهنگی. گرگان: رشد فرهنگ.
- منافی شرف‌آباد، ک. و ا. زمانی (۱۳۹۱). «نقش نظام آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی جامعه». نشریه علمی- تخصصی شورای عالی انقلاب فرهنگی، سال هفتم، ش ۷۴-۷۳ (بهمن و اسفند).
- موسوی، ص و درودی، م (۱۳۹۱). «تربیت شهروندی دانشجو در بستر تعامل خانواده و دانشگاه». نشریه مهندسی فرهنگی، سال هفتم، شماره ۷۳ و ۷۴، بهمن و اسفند.
- ناظمی، م. (۱۳۸۴). درآمدی بر مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی کشور. تهران: کمیسیون فرهنگی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- ناظمی، م. و ح. ع. رضانی (۱۳۹۱). «درآمدی بر مهندسی فرهنگی نظام توسعه امنیت پایدار». فصلنامه آفاق امنیت، سال پنجم، ش تابستان.
- نعمتی، م. ع. و ه. ا. محسنی (۱۳۸۹). «مهندسی فرهنگ کارآفرینی؛ فرصت امروز و ضرورت فردا». پژوهش‌نامه ۶۹: درآمدی بر مهندسی فرهنگ. تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- نقیب‌زاده، ا. (۱۳۸۱). تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ودادی، ا. و ا. دشتی (۱۳۸۶). «مهندسی فرهنگ: چیستی و الزامات». فصلنامه دانشگاه اسلامی، ش ۲ (تابستان).
- Becher, T. & P.R. Trowler (2001). **Academic Tribes and Territories. The Society for Research in Higher Education**. Second Edition. UK: Open University. Buckingham.
- Corti, E. & A. Riviezzo (2008). "Towards the Entrepreneurial University: An Analysis of the Italian Universities Engagement in the Economic and Social Development". *ESU Entrepreneurship Conference*.
- Fitzpatrick, J.; L. Sanders & B. Worthon (2004). **Program Evaluation: Alternative Approaches and Practical Guidance**. 3rd ed. Boston: Pearson/ Allyn & Bacon Press.
- Gibbons, M. (1998). **Higher Education Relevance in the 21st Century**. C.W.U., Chapter 2 & 3: 105-.
- Peter, J.P. & C.J. Olson (2005). **Consumer Behavior**, McGraw- Hill Press.
- Wright, T.S.A. (2006). "Giving Teeth to an Environmental Policy: a Delphi Study at Dalhousie University". *Journal of Cleaner Production*, 14: 761767-.